Quarterly Journal of
Islamic Political Philosophy Researches
Vol.1, No.3, 2021

Research Article

Superiority of Nations in Transcendental Wisdom and Mysticism[1]

Bahram Dalir
Assistant Professor, Department of Mysticism, Institute of Islamic Culture and Thought; And a member of the Association for Political Studies, Qom, Iran. br.dalir@gmail.com

Abstract
The purpose of the present study is to review the superiority of nations in transcendental wisdom and mysticism. The method of study is descriptive-analytic and the results indicate that in transcendental wisdom, the discussion of priority and non-priority can be used for proving superiority of nations. With respect to any typology and classifications of priority and non-priority, the nation is ahead of the government. Its superiority is the result of its creation and not just a credit matter, but rather it is a formative issue. Now that the superiority of the nation is formative, it has priority in canonization. The priority of the nation over the government is by nature, dignity, time, stage, and so on. In the approach of theoretical mysticism, with respect to epistemology and in existence and not existence, nation is superior. In the approach of practical mysticism, nation is superior in the realm of does and don'ts and humans are the caliphate of God and His deputy. The deputy has the attributes of the master and he should say the words of his master and perform his acts. Therefore, in the universe, humans are superior to Mā-Savi-Allah as they are prostrated by the angels.

Keywords: Superiority of Nation, Transcendental Wisdom, Mysticism, Human.

1. **Received:** 2021/06/23 ; **Revised:** 2021/08/03 ; **Accepted:** 2021/09/31 ; **Published online:** 2021/09/23
© the authors
http://ippr.psas.ir/

فصلنامه علمی- تخصصی
پژوهش‌های فلسفه سیاسی اسلامی
سال ۱، شماره ۳، ۱۴۰۰

مقاله پژوهشی

ملت‌سالاری در حکمت متعالیه و عرفان[1]

بهرام دلیر
استادیار، گروه عرفان، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی؛ عضو انجمن مطالعات سیاسی حوزه، قم، ایران.
br.dalir@gmail.com

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی ملت‌سالاری در حکمت متعالیه و عرفان است. روش پژوهش توصیفی – تحلیلی بوده و نتایج حاکی از آن است که در حکمت متعالیه بحث تقدم و تأخر و سبق و لحوق را می‌توان برای اثبات ملت‌سالاری به‌کار بست. با هر نوع و قسمی از اقسام تقدم و تاخر، ملت جلوتر از دولت قرار می‌گیرد و سالاری ملت برآیند آفرینش اوست و سالاری ملت یک امر اعتباری نیست، بلکه یک امر تکوینی است، حال که سالاری ملت تکوینی شد؛ سالاری‌شان در نظام تشریع به اولویت خواهد بود. تقدم ملت بر دولت، تقدم بالطبع، بالشرف، بالزمان، بالرتبه و... است.
در عرفان با رویکرد عرفان نظری، به حسب هستی‌شناسی و در هست‌ها و نیست‌ها، ملت‌سالار است و با رویکرد عرفان عملی، ملت در عرصه باید و نبایدها سالار، انسان خلیفه حضرت حق و نایب اوست و نایب از اوصاف منوبٌعنه برخوردار است که بایستی نایب قول منوبٌعنه گوید و فعل او کند، پس، در نظام آفرینش، انسان سالار ماسِوی‌الله است، کما اینکه مسجود ملائکه اوست.

واژه‌های کلیدی: ملت‌سالاری، حکمت متعالیه، عرفان، انسان.

---

۱. **تاریخ دریافت:** ۱۴۰۰/۰۴/۰۲ ؛ **تاریخ اصلاح:** ۱۴۰۰/۰۵/۱۲ ؛ **تاریخ پذیرش:** ۱۴۰۰/۰۶/۲۲ ؛ **تاریخ انتشار:** ۱۴۰۰/۰۷/۰۱

۱. مقدمه

در حکمت متعالیه بحثی با عنوام انواع و اقسام تقدم و تأخر و نیز بحثی با عنوان سبق و لحوق وجود دارد، که می‌تواند در پرسش اینکه آیا دولت مقدم بر ملت است؟، یا ملت مقدم بر دولت است؟ به‌کار آید. ملت‌سالاری در حکمت متعالیه و عرفان به این معنا نیست که در حکمت متعالیه، ملاصدرا و پیروان او به بحث ملت‌سالاری پرداخته‌اند؛ بلکه با توجه به انواع و اقسام تقدم و تأخری که در حکمت متعالیه و در کتاب‌های منطقی آمده، می‌توان با طرح سوالی که آیا دولت مقدم بر ملت است؟، یا ملت تقدم بر دولت دارد؟ طبق انواع تقدم و تأخر، دولت و ملت را با هر کدام از انواع مورد تحلیل قرار داد، که در هر صورت تقدم از آنِ ملت است. فصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به حقوق ملت اختصاص دارد و اصل نوزدهم تا اصل چهل و دوم آن، به تفصیل حقوق ملت را برشمرده است، که از مجموع آن اصول، سالاری ملت را می‌توان استنباط کرد، که ملت مخدوم است و دولت خادم ملت است. پس از ذکر این مقدمه باید بیان کرد، که پژوهش حاضر به مباحث حقوقی نمی‌پردازد؛ بلکه با رویکرد فلسفی و عرفانی موضوع ملت‌سالاری را مورد مطالعه قرار می‌دهد.

ملاصدرا تقدم یک شیء از دو شیء را بر دیگری، بر دو قسم دانسته است، یکی بر حسب کمّیت شیء، مع یا دارای مقدار متصل است و یا دارای عدد منفصل؛ که هرکدام بیشتر باشد بر طرف دیگر مقدم می‌شود، تقدم به انواع تقدم زمانی، مکانی، رتبی دسته‌بندی می‌شود و گاهی بر حسب وجود، به وجود متقدم و متأخر معنا می‌یابند؛ که بنابر وجود، سبق علِّی، طبعی و ذاتی را به وجود خواهد آمد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۰۲ق: ص۳۰۲). ما بر این باوریم که چه ملاک تقدم و تأخر را کمیت بگیریم، چه وجود، ملت مقدم بر دولت است.

در شکل‌گیری حکومت بایستی سرزمینی، ملتی و نیز دولتی وجود داشته باشد؛ اما دولت‌ها، ملت‌ها را به وجود نمی‌آورند؛ بلکه ملت قبل از شکل‌گیری دولت، بوده و هست و این ملت است که با اراده و اختیار خود، دولت را شکل می‌دهد. هستی حقیقی از آن ملت است و این ملت است که دولت را اعتبار می‌کند و به رسمیت می‌شناسد و مشروعیت دولت بستگی به ملت دارد و اگر دولت را به رسمیت نشناسد، مشروعیت آن به چالش کشیده می‌شود.

در عرفان، انسان بزرگ‌ترین صنع الهی است، صورت آدمی، نهاد و بافت و تار و پود انسان، صنع حضرت حق است؛ که انسان بما هو انسان، اشرف نظام آفرینش است و ملت به‌جز تک به تک انسان‌ها نیست. وقتی این انسان‌ها در کنار هم یک ملت را شکل می‌دهند، اشرفیت نه تنها

کاسته نمی‌شود؛ بلکه فزونی نیز می‌یابد. طاعت حضرت حق خیلی مهم است، اما کلینی روایات متعددی، همچون روایت «إِنَّمَا الطَّاعَةُ مَعَ الْجَمَاعَة» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج۸، ص۲۰۸) روایت می‌کند و بیان می‌دارد که دست خدا و یاری حضرت حق، از آن ملت است و ملت‌سالاری خود را از حضرت حق دریافت کرده است؛ یعنی سالار آفریده شده است. حال با این مقدمه، به اصل ادعا که ملت‌سالاری در حکمت متعالیه و عرفان است، می‌پردازیم. لازم به ذکر است، که هرکدام از انواع و اقسام تقدم و تأخر که در ذیل آورده می‌شود، عطف به ملت‌سالاری است.

۲. مفاهیم

از ملت برداشت‌های متعددی شده است، که در اینجا سه برداشت یادآور می‌شود؛ برداشت سیاسی، دیگری فرهنگی و سوم، برداشت جامع‌تری است که شامل برداشت سیاسی و فرهنگی می‌شود. ملت در برداشت سیاسی به مجموعه کسانی که در درون نظم سیاسی والاتر از قوم و قبیله زندگی می‌کنند، می‌گویند. در نتیجه وجود چنین نظمی، مصلحت مشترکی در بین آنها پدید می‌آید و احساس وظیفه و وفاداری مشترکی نسبت به آن نظم شکل می‌گیرد. در برداشت دوم که فرهنگی است، برخی نویسندگان آلمانی مثل توفالیس و فیخته[1] عوامل فرهنگی و زبان را عامل اصلی تشکیل‌دهنده ملت می‌دانستند. به نظر آنها، بشریت به حکم طبیعت، میان ملت‌ها تقسیم شده است؛ نه به حکم وجود ملت‌ها. ویژگی مهم هویت ملی، زبان است که در برگیرنده سنّت‌ها، نمادها، افسانه‌ها و تاریخ و فرهنگ مشترک هر قوم است.

برداشت سوم نیز که برداشت جامع‌تری است؛ از حد دو نظریه سیاسی و فرهنگی بالا فراتر می‌رود و در عین حال ویژگی آن دو را هم حفظ می‌کند. بر طبق برداشت سوم، ویژگی ملت را نباید در هویت قومی و فرهنگی یافت؛ بلکه برای تکوین هویت قومی، ویژگی‌های فرهنگی لازم است، تا هویت قومی- فرهنگی ایجاد شود. همچنین، وجود چندین قومیت در درون یک دولت، نباید مانع تشکیل هویت ملی شود (علی بابایی، ۱۳۸۲: ص۵۵۱-۵۵۲). در این پژوهش، ملت در امر وجودی معنا می‌شود که از تک به تک انسان‌ها شکل می‌گیرد و نیازهای مدنی آنان را در کنار هم قرار می‌دهد و به خاطر اصالت نقصان‌شان، در کنار هم قرار می‌گیرند.

سالار را در لغت چنین معنا کرده‌اند: سپهسالار، سپهبد، مهتر چند کس، نقیب، آنکه دارای

1. Fichte

شغلی بزرگ و منصبی رفیع باشد، صاحب اختیار، خداوند، حاکم، والی، کشاورزی که وابسته به صحراست. و نیز به معنای سالخورده، پیر، شیخ، کهن، کهنه (معین، ۱۳۸۸: ص۴۷۰). همچنین معانی دیگری چون: سالار به صفات ممتاز و برجسته در نوع خود، با این کار نشان دادی خیلی سالاری، ماشینش خیلی سالار بود؛ نیز تعریف شده است. علاوه بر این، آن که ریاست گروهی را بر عهده دارد، بزرگ، مهتر، سرکرده و سالار این جماعت و... نیز همگی از معانی سالار هستند (انوری، ۱۳۸۱: ج۵، ص۳۹۹۱). با توجه به این معانی و همچنین معانی دیگر که لغت‌شناسان آورده‌اند؛ نگارنده اذعان می‌دارد که در این پژوهش، مراد از سالار، همان معنای تقدم و بزرگی است. در تعابیر کتاب‌های لغت، جالب این است، که صاحبان قدرت مثل شاهان و رهبران را سالار دانسته‌اند؛ اما ملت که این قدرت را به صاحبان قدرت واگذر کرده‌اند؛ به سالاری معنا نکرده‌اند. ما بر این باوریم که ملت برای سالاری تا صاحبان قدرت، سزاوارتر است. از نظر سیاسی، به خصوص در جوامع دمکراسی که صاحبان قدرت با آرای ملت به قدرت می‌رسند؛ سالاری از آن صاحبان آراء است، که با آرای خود یکی را به قدرت می‌رسانند و به نوعی ملت، موکل و صاحب قدرت، وکیل ملت می‌شود. پر واضح است که موکل مقدم بر وکیل است و از نظر حکمی، تقدم ملت بر دولت هم، تقدم بالطّبع و هم بالشرف و هم بالزمان، هم بالذات و هم بالعلیه، هم بالمرتبه و هم بالرتبه است، که در ادامه و به تفصیل، به معانی هرکدام از آنها پرداخته خواهد شد.

حکمت متعالیه، کمال‌یافته مکاتب فلسفی پیشین است، در حقیقت، مجموع فلسفه مشاء، إشراق و یمانی، حکمت متعالیه است که توانسته بین برهان، عرفان و قرآن جمع بزند و بر این امر تأکید می‌کند که عرفان، برهان و قرآن از هم جدایی ندارند. حکمت متعالیه یک‌سری نوآوری‌هایی دارد که در سایر مکاتب فلسفی دیده نمی‌شود. برآیند آنها موجب شده که حکمت متعالیه رویکردش به هستی، انسان، معرفت، سیاست و برخی دیگر از رویکردهای فلسفی، از سایر مکاتب فلسفی متفاوت باشد. اگر ریشه مابه‌الامتیاز حکمت متعالیه را با سایر مکاتب فلسفی دنبال کنیم، به طور قطع به اصالت وجود خواهیم رسید. بعضی از خوانش‌ها از حکمت متعالیه، فصل متمایز حکمت متعالیه را از سایر نظام‌های فلسفی مشائی و اشراقی، طرح مسئله «اصالت وجود و اعتباریت ماهیت» دانسته‌اند، به خصوص تکیه خاص آن در حل بسیاری از مشکلات فلسفه است. کما اینکه همه ویژگی‌های انسان ناشی از نفس ناطقه اوست، که فصل ممیز آدمی از دیگر حیوانات است، عبودیت، تمام ویژگی‌های حکمت متعالیه را ناشی از طرح اصالت وجود و

اعتباریت ماهیت و به‌کارگیری آن در ابواب گوناگون فلسفه، می‌داند؛ وی مسئله اصالت وجود را شاه کلیدی دانسته که موفقعیت صدرالمتألهین با آن بوده است (عبودیت، ۱۳۸۹: ص۱۸). حکمت متعالیه، انسان را سالار آفرینش می‌داند؛ تا حدی که علامه جوادی‌آملی می‌فرمودند: مردم سالار خلق شده‌اند، سالاری انسان از ویژگی آفرینش انسان است.

واژه‌کاوان، در معنای لغوی عرفان می‌نویسند، در لغت به معنی شناخت و دانستن بعد از نادانی و شناختن و معرفت حق تعالی است و به مفهوم خاص یافتن حقایق اشیاء به طریق کشف و شهود است. عرفان، مفهوم عامی است، که شامل تصوف و سایر نحله‌ها نیز می‌شود. به عبارت دیگر، نسبت ما بین تصوف و عرفان به قول منطقیان عموم و خصوص مِن‌وجه است. گاهی کلمه عارف را در معنی فاضل‌تر و عالی‌تر از لفظ درویش و صوفی استعمال کرده‌اند. در کتاب «اسرار التوحید» آمده است: «خواجه امام مظفر قوقانی به شیخ ابوسعید ابوالخیر گفت که صوفی‌ات نگویم، درویشت هم نگویم؛ بلکه عارفت گویم به کمال. شیخ ابوسعید گفت: آن بود که او گوید». بعضی عرفان را جنبه علمی و ذهنی تصوف دانند و تصوف را جبنه عملی عرفان (گوهرین، ۱۳۸۲: ج۸) سالاری انسان در عرفان، چه در عرفان نظری و چه در عرفان عملی، روشن‌تر از فلسفه است.

۳. تقدم و تأخر بالطبع

تقدم بالطبع در مقابل بالوضع است، ملت نسبت به دولت تقدم بالطبع دارد؛ یعنی بالطبع ملت بر دولت مقدم و سالاری از آن امر مقدم است، نه امر مؤخّر. در فرهنگ و اصطلاحات، ملاصدرا تقدم بالطبع را با به مثال به تقدم واحد بر عدد دو و هیولی بر صورت و تقدم جسم بر حیوان و حیوان بر انسان، بیان کرده است. در انواع تقدم‌ها یا چند نوع از آن، امکان داخل وجود دارد، مانند تقدم بالعلّیة که علت از این جهت متقدم بر معلول است و به مرتبه هم متقدم بر معلول است و به شرف هم متقدم بر معلول است و در علت علل، همه انواع تقدم‌ها وجود دارد. به طور کلی، ملاصدرا انواع تقدم‌ها را دو گونه می‌داند؛ یکی آنکه ترتیب در آن بالطبع باشد؛ اگر چه ذاتا بالطبع نباشد و دیگری، تقدمی که ترتیب در آن به اعتبار وضع باشد، که در اموری جاری است و دارای حیز و مکانند؛ مانند تقدم جسم بر حیوان و حیوان بر انسان. تقدم بالمرتبه نوع اول است که ترتیب در آن بالطبع است؛ مانند تقدم صف اول نماز جماعت؛ که اگر محراب مبدأ فرض شود و در تقدم بالمرتبه روا باشد؛ جریان معکوس می‌شود، متقدم متأخر می‌شود و بالعکس. خلاصه کلام، تقدم بالطبع مانند تقدم واحد بر اثنین و خطوط بر مثلث (سجادی، ۱۳۷۹: ص۱۵۵)، واحد اگر نباشد؛

عدد دو شکل نمی‌گیرد؛ چون عدد دو تکرار دو تا یک است. حال به طور طبیعی اگر ملتی وجود نداشته باشد، آیا دولتی شکل می‌گیرد، مسلماً پاسخ منفی است؛ تا ملتی نباشد، وجود دولت، سالبه به سلب محمول خواهد بود. در نتیجه، هر حکومتی که بخواهد شکل بگیرد، می‌بایستی حتما دارای سرزمین، ملت و دولت بوده باشد و نیز شکل‌گیری دولت، بستگی به وجود ملت است؛ که اگر ملتی نباشد، بحث از دولت یک بحث بیهوده‌ای خواهد بود. طبق تقدم و تأخر بالطبع، ملت جلوتر از دولت است و سالاری از آن علت است و ملت علت ایجاد دولت است.

۳-۱. تقدم بالشرف

تقدم بالشرف مانند تقدم دانا بر نادان، توانا بر ناتوان، پارسا بر ناپارسا و فاضل بر مفضول است؛ که در تقدم عالم بر جاهل، خدای سبحان فرمود: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لايَعْلَمُونَ﴾ (زمر: ۹). به این مفهوم که «آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟»، به طور قطع، دانا بر نادان، تقدم بالشرف دارد. شرافت از آن، امر حقیقی نسبت به یک امر اعتباری است و ملت یک حقیقت است. به عبارت دقیق‌تر، در طول تاریخ چقدر دولت‌ها آمدند و رفتند؛ حتی در زمان معاصر، چندین دولت عربی فرو پاشید، اما ملت‌ها ماندند و دولت دیگری را رقم زدند. پس، امر ماندگار به امر غیر ماندگار، تقدم بالشرف دارد؛ به خصوص با این پیش‌فرض که ملت، علت شکل‌گیری دولت باشد؛ تقدم بالشرف ملت بر دولت، خیلی روشن‌تر می‌شود. به خصوص که در جوامع پیش‌رفته، ملت‌ها هم علت شکل‌گیری دولت و هم علت ماندگاری دولت هستند؛ که اگر بگویم ملت هم علت محدثه دولت‌اند و هم علت مبقیه؛ ادعای گزافی نکرده‌ام. به عبارت بهتر، دولت محصول قرارداد است؛ اما ملت دارای واقعیت و اشرف نظام آفرینش‌اند.

شهید مطهری می‌نویسد: «از انحاء دیگر تقدم، «تقدم بالشرف» است. در اینجا قهراً مسئله «خیر و شرّ» مطرح می‌شود: آیا قوه خیر است یا فعلیت؟ این امری است تقریباً در حد وضوح که فعلیت، خیر از قوه است و هیچ خیریتی در قوه نیست. قوه اگر خیریتی داشته باشد، به تبع فعلیت خودش است، نه اینکه بذّاته خیریت داشته باشد؛ بلکه همان‌طور که در باب خیر و شر اثبات شده است، شریت‌ها همیشه از قوه‌ها پیدا می‌شود. اگر در عالم، فقط فعلیت محض می‌بود و هیچ قوه‌ای نمی‌بود، شری در عالم وجود نداشت» (مطهری، ۱۳۷۷: ج۱۱، ص۲۲۱). حال آیا دولت بالقوه است یا ملت؟ به طور قطع قبل از اینکه دولتی شکل بگیرد، ملت بالفعل هست و وجود بالفعل، تقدم بالشرف بر وجود بالقوه دارد و سالاری از آن بالفعل است.

۳-۲. تقدم بالزمان

در تقدم بالزمان اشکالاتی طرح کرده‌اند که برخی، به آن اشکالات پاسخ داده‌اند که در این مجال، بدان بحث‌ها نمی‌پردازیم. در این پژوهش، ملاک در تقدم و تأخر بالزمان، خود زمان است. ملاصدرا برای تقدّم بالزمان، تقدّم امروز بر فردا را مثال می‌زند و برای تقدّم بالرتبة، تقدّم امام بر مأموم را می‌گوید (عمادالدوله، ۱۳۶۳: ص۱۵۷). فارغ از اشکال و جواب‌ها، زمان ملت مقدم بر زمان دولت است؛ ملت بنابر ملاک زمان، مقدم بر زمان دولت است. چه بسا در برهه‌ای از زمان در سرزمینی ملت باشد، ولکن دولت هنوز شکل نگرفته باشد.

شهید مطهری در تقدم بالزمان می‌نویسد: «تقدم زمانی داریم مثل تقدم عدم هر حادثی بر وجودش و تقدم اشیائی که همزمان با عدم قبلی او هستند بر وجود این شیء. مثلاً ما که در قرن چهاردهم متولد شده و به وجود آمده‌ایم متأخریم از مردمی که در قرن سیزدهم موجود بودند. در قرن سیزدهم ما معدوم بودیم. خصوصیت این نوع قبلیت که «تقدم زمانی» نامیده می‌شود، این است که قبل و بعد با یکدیگر امتناع اجتماع دارند، محال است که قبل بما أنه قبل با بعد بما أنه بعد اجتماع در وجود داشته باشد» (مطهری، ۱۳۷۷: ج۱۲، ص۵۰). دولت و ملت هر دو حادثند؛ اما دولت حدوثش به ملت است و ملت موجب حدوث دولت می‌شود؛ ملت حادث به خلق‌الله است و زمانی که ملت بود، چه بسا از دولت خبری نبود.

۳-۳. تقدم بالذات

هر علت تامی، تقدم بالذات یا تقدم بالعلیه بر معلول دارد؛ مثل تقدم علت تامه بر معلول خودش که تقدم بالذات است. حال ملت ذاتاً جلوتر از دولت است. به خصوص با این پیش‌فرض که ملت را علت شکل‌گیری دولت بدانیم.

ملاصدرا در شواهد می‌نویسد که هرگز متقدمی، متقدم نمی‌شود و نیز متأخری، متأخر نمی‌شود؛ مگر به حق. تقدم زمانی و تأخر زمانی هم به وجود، حقیقی است، تقدم ذاتی و حقیقی از آن حضرت حق است و ما سوی‌الله در طول این تقدم و تأخر از مقوله تشکیک قرار می‌گیرد. بنابر اصیل بودن وجود، تقدم و تأخر در هستی، ذاتی و حقیقی است؛ ولی تقدم و تأخر در ماهیات، تقدم و تأخر عرضی و اعتباری است (صدرالدین شیرازی، ۱۴۱۷ق: ج۲، ص۴۹۴- ۴۹۵). دولت و ملت را چه امر وجودی و چه ماهیت بدانیم، همچنین تقدم و تأخر را به هریک از انواع و اقسامش بگیریم؛ در نهایت به هر فرضی، ملت بر دولت تقدم دارد.

۳-٤. تقدم بالعلیه

علت و معلول یکی از مباحث مهم فلسفی است. با توجه به اینکه نظام هستی یک نظام علّی و معلولی است؛ لذا، برای مطالعه نظام آفرینش به مباحث علت و معلول فلسفی نیازمندیم و نیز به سنخیت بین علت و معلول بایستی توجه کنیم. تقدّم بالعلّیة، مثل تقدّم حرکت ید بر حرکت مفتاح تعبیر می‌شود. شهید مطهری در رابطه به اینکه آیا فعلیت، علت قوه یا قوه علت فعلیت است؟ بحثی را با فلاسفه در باب علت و معلول و نیز در باب ماده و صورت، مطرح و اشاره می‌کنند؛ که فلاسفه در آنجا می‌گویند: «صورت برای ماده، «شریکة العلة» است؛ یعنی هر صورت برای ماده خود به منزله «جزء علت» است. پس نسبت میان صورت و ماده، به وجهی نسبت میان علت و معلول است. هر قوه‌ای همیشه در پناه یك فعلیت وجود دارد و قوه محض نمی‌تواند وجود داشته باشد. اگر می‌گوییم در «الف» قوه «ب» هست، این قوه در ضمن فعلیت «الف» و در پناه علیت «الف» موجود است. پس اگر فعلیت «الف» نبود، این قوه وجود نداشت و فعلیت «الف» به منزله علت این قوه است. پس هر قوه‌ای همراه یك فعلیت و در پناه یك فعلیت وجود دارد که نسبت آن فعلیت به این قوه، نسبت علت به معلول و به تعبیر دیگر، نسبت «جزء العله» یا «شریکة العلة» به معلول است. پس فعلیت از این نظر بر قوه، «تقدم بالعلیه» دارد» (مطهری، ۱۳۷۷: ج۱۱، ص۲۲۱).

حال آیا دولت قوه ملت است؟ یا ملت قوه دولت است؟ به نظر می‌آید که فعلیت از آن ملت است و بالقوة بودن دولت در فعلیت ملت می‌باشد، پس به نوعی، ملت بر دولت؛ تقدم بالعلیه دارد و تقدم علّی بر دولت و بعد از شکل‌گیری دولت دارد. پس اگر ملت بر دولت، تقدم بالعلیة داشته باشد؛ متقدم با متأخر معیت دارد و متقدم و متأخر از یکدیگر، منفك نیستند. علت در وصف علیت‌اش به وجود معلول است. بایستی توجه کنیم که تقدم بالزمان، تقدم بالرتبه، تقدم بالطبع، تقدم بالعلیه و تقدم بالشرف هر کدام نوعی تشکیك‌اند که در کتاب‌های فلسفی و منطقی به تفصیل بدان پرداخته‌اند و از تقدم بالعلیه به تقدم بالذات و تقدم بالجوهر نیز تعبیر کرده‌اند. به هر حال می‌توان از ملت، به جوهر بودن تعبیر کرد و از دولت، به عرض؛ و تقدم جوهر بر عرض در حکمت متعاله بدیهی است. به عبارت شفاف‌تر، جوهر بر عرض سالار است.

۳-۵. تقدم بالمرتبه

ملاصدرا برای تقدم و تأخر بالمرتبه بیانی دارد؛ به این مفهوم که یک مبداء موجود و یا مفروش را در نظر می‌گیریم، هر کسی که به آن مبداء موجود و یا مفروض نزدیک‌تر باشد، او تقدم بالمرتبه

دارد. همان‌طور که گفته می‌شود که بغداد قبل از کوفه است و این بر دو قسم است؛ یکی اینکه ترتیب در رتبه‌بندی به طبع باشد و دیگری به اعتبار و قرارداد باشد. اگر رتبه به طبع باشد؛ مانند تقدم جسم بر حیوان و حیوان بر انسان و دومی که به قرارداد و اعتبار باشد؛ مثل تقدم صف پشت سر امام جماعت بر صف‌های بعدی، وقتی که مبدأ را محراب قرار می‌دهیم؛ که صحیح در تقدم بالمرتبه، اعتباری است. یعنی اگر متقدم با متأخر جابجا شوند یعنی مقدم متأخر شود، مثلا اگر مبدأ را درب مسجد قرار بدهیم، صف آخر بر صف اول مقدم می‌شود (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م: ج۳، ص۲۵۶).

تقدم بالمرتبه را اگر بالطبع بدانیم، تقدم ملت بر دولت امر بدیهی خواهد بود، چون ملت در ایجاد دولت نقش علیت را ایفاء می‌کند و به طبع علت مقدم بر معلول است. و اگر تقدم بالمرتبه را با اعتبار بدانیم، این ملت است که به دولت اعتبار می‌دهد و اعتبارکننده بر اعتبارشده تقدم بالمرتبه دارد. گویاتر آنکه، مرتبه اعتبارکننده مقدم است، که اگر اعتبارکننده نباشد؛ در واقع اعتبار شده‌ای وجود ندارد.

٤. عرفان و ملت‌سالاری

با توجه به اینکه اکثر نخبگان در بین ملت است و دانشمندان بزرگ و مخترعان بزرگ و نظریه‌پردازان سترگ در بین ملت است و از نظر عرفانی نیز، که به انسان کامل، بهای ویژه‌ای قائل می‌شود؛ او نیز در بین ملت است؛ دانشمندان، نخبگان، نظریه‌پردازان، سالاران حقیقی هستی‌اند و دولت نیز، نیروی انسانی خود را از ملت می‌گیرد؛ حال آیا سالاری از آن دولت است؟ یا از آن ملت؟

دانش عرفان مهم‌ترین بحثش بعد از خدا و اسماء و صفات الهی انسان است و به انسان اهتمام خاص می‌ورزد. در رویکرد عرفانی، انسان -که ملت ترکیبی از تک‌تک انسان‌ها است- مظهر حضرت حق، خلیفة الله است؛ مسجود ملائکة الله‌اند؛ انسان تجلّی تام الله و حضرت حق است؛ تاحدی که اگر انسان نبود، مظهر و تحلی اتمی برای حضرت حق یافت نمی‌شد، پس انسان سالار نظام آفرینش است. انسان سالار در نظام تکوین به طریق اولی، سالار در نظام تشریع خواهد بود؛ یعنی سالار در هست‌ها و نیست‌ها، سالار در بایدها و نبایدها نیز خواهد بود.

قیصری، در معنای اصطلاحی عرفان می‌نویسد: تعریف عرفان، علم به خداوند سبحان از حیث اسماء، صفات، مظاهر او، احوال و احکام مبدأ و معاد است، و نیز علم به حقایق عالم و نحوه رجوع آن به حقیقت واحدی که ذات احدی است و شناخت راه سلوک و تلاش برای

رهایی نفس از تنگناهای قیود جزئی و در نهایت وصول به مبدأ نفس و پیدایش وصف اطلاق و کلیت برای آن.

بر اساس تعریف قیصری، مسائل عرفان از این قرار است: چگونگی پیدایش کثرت (ربط عالم به حق و سیر نزولی آن)؛ بیان ظاهر اسماء و صفات؛ بیان نحوه بازگشت کثرت به وحدت (سیر صعودی عالم) و چگونگی بازگشت (سلوک)؛ که مورد چهارم به عرفان عملی مربوط است. عرفان دو مسئله اساسی را در واقع بحث می‌کند: توحید چیست؟؛ موحد کیست؟ که موحد بودن از ویژگی انسان است (قیصری، ۱۳۵۷: ص۷). پس، سالاری ملت در عرفان نظری و عرفان عملی نیز قابل اثبات است.

٤-١. عرفان نظری

عرفان نظری به دنبال شناخت است و به گزاره‌های عرفانی که سزاوار دانستن است، می‌پردازد. عرفان، دانشی است که علم به الله سبحانه، اسماء و صفات، علم به مظاهر، علم به احوال مبداء و معاد و کیفیت رجوع عالم به حق تعالی در آن، مورد بحث قرار می‌گیرد و بحث از توحید و موحد است. عرفان نظری مربوط به تفسیر هستی، یعنی تفسیر خدا و جهان و انسان است. عرفان در این بخش مانند فلسفه است، ولی با فلسفه فرق‌هایی دارد؛ از جمله:

الف: فلسفه مبتنی بر اصول عقلی و عرفان مبتنی بر مبانی و اصول کشفی است.

ب: از نظر فیلسوف هم خدا اصالت دارد و هم غیر خدا؛ ولی خدا واجب الوجود و قائم بالذات است؛ اما غیر خدا ممکن الوجود و قائم بالغیر است. ولی از نظر عارف غیر خدا وجود ندارد و وجود از آن خداست و غیر خدا تجلیات و مظاهر حق هستند. خدا بود و غیر خدا نمود است.

ج: فیلسوف می‌خواهد جهان را فهم کند و کمال فیلسوف در این است که جهان را آنگونه که هست با عقل خود دریابد؛ ولی عارف می‌خواهد هستی را شهود کند و بدان برسد و می‌خواهد به هستی رسیده در او فانی شود.

د: ابزار کار فیلسوف عقل، منطق و استدلال است و ابزار کار عارف، دل، مجاهده، تصفیه و تهذیب است. عرفان نظری با تمام مسائلی که دارد، می‌تواند در عرفان سیاسی به کار آید (دلیر، ۱۳۹۳).

محی‌الدین عربی، بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز عرفان نظری است. «فصوص الحکم» وی در ۲۷ فُص به سامان رسیده است و هر فصی، به اسم یکی از پیامبران نام‌گذاری شده است. فص اول را با حکمت الهیه فی کلمة ادمیه شروع می‌کند و هر کدام از واژه‌ها را جداگانه تشریح می‌نماید و در

دلیل نام‌گذاری، خوارزمی می‌نویسد: «... آدم چون مخلوق از برای خلافت بود و مرتبه او جامع جمیع مراتب عالم، پس آینه مرتبه الهیه آمد و قابلیت چنین ظهور نیست و در حقیقت مظهر «اسم الله» اوست ... و مراد به کلمه «روح» کلی است، که مبدا نوع انسانی و خلیفه حقیقی حضرت سبحانی و آیینه جمال نمای ربانی اوست» . آخرین فصل این کتاب که فصل ۲۷ است؛ به حکمت فردیه فی کلمه محمدیه پرداخته وحکمت کلی را بیان کرده است. به عبارت بهتر، این کتاب با انسان آغاز و با انسان نیز پایان می‌یابد.

دغدغه مهم مؤسس عرفان نظری، انسان است و کتابی را با عنوان «التدبیرات الإلهیه فی إصلاح المملکة الانسانیه» نوشته که در راستای همین دغدغه است. وی سالاری انسان را با رویکرد عرفان نظری، امر مفروغٌعنه دانسته است که می‌بایستی به مباحث انسان‌شناسی عرفان نظری رجوع کرد. ملت اگر سالار باشد و سالاری ملت جدی گرفته شود و آن را امر تکوینی بدانیم؛ نتیجه این دانایی این خواهد بود که هیچ ملتی را کسی جرأت نمی‌کند تحقیر کند، یا بدان‌ها منتی بگذارد. چنین شناختی پیامدهای نیکی خواهد داشت؛ مثل اینکه آزادی ملت را هم امر تکوینی بدانیم و تکریم و بزرگی ملت نیز تکوینی خواهد بود؛ که مصداق بارز ﴿کَرَّمَنا بنی آدم﴾ است، که خدای سبحان انسان را با کرامت خلق کرده است. در این صورت است که احدی حق ندارد، به کرامت انسانی آسیب برساند؛ تا حدی که اهانت بر انسان، به جنگ خدا رفتن دانسته شود.

٤-۲. عرفان عملی

عرفان عملی آن بخش از عرفان است، که روابط و وظایف انسان را با خودش، با جهان و با خدا بیان می‌کند و توضیح می‌دهد. عرفان در این بخش مانند اخلاق است؛ یعنی یک علم عملی است، با تفاوتی که بعداً بیان می‌شود. این بخش از عرفان، علم «سیر و سلوک» نامیده می‌شود. امام علی(ع) می‌فرمایند: «العارف من عرف نفسه فاعتقها و نزّهها عن کلّ ما یبعدّها» (لیثی واسطی، ۱۳۷۷: ص۵۳)، به این معنی که عارف کسی است که نفس خود را شناخته و از هرچه که آن را [از خدا] دور می‌کند، آزاد و پاکش گردانیده است.

برای تفاوت میان عرفان نظری و عملی، این مثال را می‌زنند که گاهی فردی برای شخص دیگری، عسل را تعریف و توصیف می‌کند تا طرف مقابل به صورت علمی با خواص، خصوصیات و ویژگی‌های آن آشنا شود؛ اما گاهی یک شخص، با خوردن و چشیدن عسل، آن را می‌شناسد؛ عرفان نظری همانند تعریف عسل است و عرفان عملی مانند چشیدن و خوردن آن است. برای

عرفان عملی به نوعی منازلی را تعریف کرده‌اند که انسان سالت با طی آن منازل به اوج عبودیت و وصال حق می‌رسد و هر انسانی که به وصال حضرت حق دست یابد؛ به کمال خود رسیده است.

«منازل السائرین» خواجه عبدالله انصاری شاید در منازل سیر و سلوک از کتاب‌های مهم بوده باشد. اولین منزل آن «یقظه» است؛ وی در این فصل بیان می‌دارد؛ همان‌طور که بیداری یک فرد، تصویر دارد و آن را تصدیق می‌کنیم؛ بیداری یک ملت به عرفان عملی نیز صحیح است و ملت بیدار، سالار است. تمام بخش‌های کتاب منازل السائرین از بدایات تا نهایات برای این است که انسان را به سالاری حقیقی برساند؛ که در این رویکرد، سالاری انسان و سالاری یک ملت، در عبودیت و در اتصال به حضرت حق است.

در اندیشه‌های سیاسی و فلسفه سیاسی، در خیلی از مباحث امور، علوم اعتباری را بر امور حقیقی مقدم می‌دارند و به رویکرد عرفانی و حکمت متعالیه روی خوش نشان نمی‌دهند، در مفاهیم اعبتاری به نزاع، عمر سپری می‌کنند، که بایستی بیتی از مثنوی و معنوی مولانا را یادآور شد:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه ** چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

عامل این بی‌مهری به حکمت‌متعالیه و عرفان، ظاهرگرایی و ظاهربینی است که به طور کلی به علوم انسانی و به خصوص بر علوم سیاسی حاکم است.

«چون أهل جهان تمام ظاهر بینند ** بـا مـردم درویش بسی ننشیننـد
گویند صواب این گروه است خطا ** یا ربّ چه جفا پیشه و بد آئینند»

(امام علی(ع)، ۱۳۷۴: ص۳۴).

در پایان بایستی یادآور شد، پژوهش حاضر، ناظر به مقام ثبوت و صرفاً یک بحث علمی است و کاری با مقام اثبات ندارد که آیا در عین و خارج از ذهن، حکومتی بر اساس حکمت متعالیه یا عرفان تشکیل یافته باشد، یا خیر و شکل گرفتن نظام سیاسی مبتنی بر حکمت متعالیه و گزاره‌های عرفانی، محل تردید است.

۵. نتیجه‌گیری

آنچه از این پژوهش می‌توان نتیجه گرفت؛ این است که در حکمت متعالیه، بحث تقدم و تأخر و سبق و لحوق را می‌توان برای اثبات ملت‌سالاری به‌کار بست و با رویکرد انواع و اقسام تقدم و تأخر و سبق و لحوق ملت‌سالاری را به اثبات رساند. با هر نوع و قسمی از اقسام تقدم و تأخر، ملت جلوتر از دولت قرار می‌گیرد و سالاری ملت برآیند آفرینش اوست و سالاری ملت یک امر اعتباری

نیست؛ بلکه یک امر تکوینی است. حال که سالاری ملت تکوینی شد؛ سالاری‌شان در در نظام تشریع به اولویت خواهد بود. تقدم ملت بر دولت، تقدم بالطبع، بالشرف، بالزمان، بالرتبه و... است. در مجموع، چهار برداشت از ملت یادآور شد؛ اول، برداشت سیاسی، دیگری برداشت فرهنگی و سوم برداشت جامع‌تری بود که شامل برداشت سیاسی و فرهنگی می‌شود؛ که برداشت مختار وجودی است که چه با رویکرد هستی‌شناسانه و چه با رویکرد چیستی شناسانه، اثبات می‌شود که ملت، مقدم بر دولت است.

با رویکرد عرفان نظری و به حسب هستی‌شناسی و در هست‌ها و نیست‌ها، ملت، سالار است و با رویکرد عرفان عملی و در عرصه باید و نبایدها، انسان خلیفه حضرت حق و نایب اوست و نایب از اوصاف منوبٌ‌عنه برخوردار است که بایستی نایب قول منوبٌ‌عنه گوید و فعل او کند، پس در نظام آفرینش، انسان سالار ماسِوی‌الله است کما اینکه مسجود ملائکه اوست، حال با این ویژگی، ملت، یک امر حقیقی از تک به تک انسان‌های سالار است و دولت که یک امر اعتباری است؛ سالار بر ملت نمی‌شود. پس می‌توان با برهان، عرفان و قرآن، سالاری امر حقیقی را بر امر اعتباری، اثبات کرد.

منـابـع

قرآن کریم.

امام علی(ع) (۱۳۷۴). *دیوان امام علی(ع)*. ترجمه مصطفی زمانی. قم: انتشارات نصایح.

انوری، حسن (۱۳۸۱). *فرهنگ سخن*. تهران: انتشارات سخن، ج۵.

دلیر، بهرام (۱۳۹۳). *فلسفه عرفانی سیاسی*. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

سجادی، سید جعفر (۱۳۷۹). *فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۰۲ق). *مجموعة الرسائل التسعة*. قم: مکتبه المصطفوی.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۴۱۷ق). *الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة*. بیروت: مؤسسة التاریخ العربی، ج۲.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۹۸۱م). *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*. بیروت: دار إحیاء التراث العربی، چاپ سوم، ج۳.

عبودیت، عبدالرسول (۱۳۸۹). *خطوط کلی حکمت متعالیه*. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)؛ مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی و مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

علی‌بابایی، غلامرضا (۱۳۸۲). *فرهنگ سیاسی*. تهران: انتشارات آشیان.

عمادالدوله، امامقلی بن محمد علی (۱۳۶۳). *المشاعر ملاصدرا*. تهران: طهوری، چاپ دوم.

قیصری، شرف‌الدین محمود (۱۳۵۷). *رسائل قیصری: رسالة التوحید و النبوة و الولایة*. تحقیق سید جلال‌الدین آشتیانی. تهران: نشر انجمن حکمت و فلسفه.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). *الکافی*. محقق و مصحح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی. تهران: انتشارات دارالکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ج۸.

گوهرین، صادق (۱۳۸۲). *شرح اصطلاحات تصوف*. تهران: انتشارات زوار، ج ۸.

لیثی واسطی، کافی‌الدین ابوالحسن (۱۳۷۷). *عیون الحکم و المواعظ*. تحقیق حسین الحسنی البیرجندی. قم: مؤسسه فرهنگی دارالحدیث.

مطهری، مرتضی (۱۳۷۷). *مجموعه آثار شهید مطهری*. قم: انتشارات صدرا، چاپ هشتم، ج۱۱-۱۲.

معین، محمد (۱۳۸۸). *فرهنگ فارسی معین*. تهران: انتشارات گلی، چاپ دوم.